

سیاحت نامه اولیا چلبی و گزارش سفر او به مدینه منوره در سال ۱۰۸۱ هجری

ترجمه گزارش و از رسول جعفریان

منبع:

<http://www.historylib.com>

در باره سیاحت نامه و اهمیت آن

سیاحت نامه اولیا چلبی، مهم ترین و مفصل ترین سفرنامه‌ای است که در دوره عثمانی، در نیمه دوم قرن یازدهم هجری نوشته شده و در بر دارنده خاطرات سفر نویسنده از سرزمین های وسیعی است که آن زمان در اختیار دولت عثمانی و گاه خارج از سلطه آن دولت بوده است. این اثر ارزشمند، بارها به ترکی عثمانی و لاتین چاپ گردیده و در دوران ما هم، از سوی انتشارات yky (انتشارات بانک یاپوکر دی)، در دست نشر می باشد که تاکنون هشت مجلد آن از چاپ خارج شده است.

بخش کوتاهی از این سفرنامه، که مربوط به تبریز و شهرهای اطراف آن است و مربوط به سال ۱۰۵۰ می باشد، توسط مرحوم حاج حسین نجوانی ترجمه و به فارسی منتشر شده است (تبریز، ۱۳۳۸ ش، ۴۱ صص). و ما تا آنجا که می دانیم، اطلاع و متن بیشتری از این دایرة المعارف شگفت، که به نوعی می توان آن را با «سفرنامه شاردن» مقایسه کرد، در فارسی ارائه نکرده اند. مطالعه همان بخش، که مربوط به شهرهای مختلف آذربایجان؛ از جمله مراغه، تبریز و... است، نشان می دهد که این اثر تا چه اندازه اهمیت دارد.

در اینجا ابتدا اشاره ای به زندگی وی کرده، سپس به پژوهش در باره او می پردازیم و در آخر گزارشی فشرده از سفر وی به مدینه و مکه ارائه خواهیم کرد.

در مقدمه، از منابع گوناگون، بهویژه برخی از سایت های ترکی استفاده کرده ایم، اما گزارش سفرنامه، از ترجمه عربی بخش حجاز آن است که با عنوان «الرحلة الحجازیه» بهوسیه استاد دکتر الصفصافی احمد المرسی، از ترکی به عربی در آمده است؛ (چاپ دارالآفاق العربیه، قاهره، ۱۹۹۹).

وی حواشی سودمندی بر کتاب زده، اما به نظر می رسد متن آن دقت لازم را ندارد.

اولیا چلبی (۱۰۲۰-۱۰۹۴) در دهم محرم سال ۱۰۲۰ هجری در اونقپانی در شهر استانبول به دنیا آمد. همانجا به مدرسه رفت و خط، تذهیب و نقاشی را از پدرش درویش محمد ظلّی، فرا گرفت. پدر او جواهرچی قصر بود و از این جهت فردی محترم به شمار می آمد. نیای اعلای ایشان به احمد یسوی، صوفی مشهور می رسد. عنوان درویش

برای پدر او هم نشان آن است که همچنان علایق تصوف در آنان باقی مانده است. با این حال، خاندان او، چهره های برجسته ای در دولت عثمانی بودند و طبعاً این وضعیت روی سرنوشت اولیا چلبی هم مؤثر بوده است. #

افندی علاوه بر دروس مدرسی، قرآن را حفظ کرد و به همین جهت لقب حافظ به دادند.

در سال ۱۰۴۵، در شب قدر، در مسجد ایاصوفیه، در حضور سلطان مراد عثمانی قرآن خواند که مورد تشویق وی قرار گرفت. سلطان از او خواست تا مصاحبش باشد؛ یعنی در مجموعه دربار قرار گرفت.

چلبی، افزون بر دروس رسمی، مطالعاتی در موسیقی و شعر نیز داشت و پس از آن که مورد تشویق سلطان قرار گرفت، برای تحصیل به اندرون کاخ عثمانی رفت. در آنجا با عربی و فارسی آشنا شد. بخشی از گلستان سعدی و مثنوی ملاّی رومی را حفظ کرد که گاه به عبارات آنها هم در سیاحتنامه خود استناد می کند. زمانی که وی در اندرون بود، بیست سال داشت و مطالب زیادی فرا گرفته، اشعار و قصاید فراوانی در حفظ داشت. این دوره چهار سال طول کشید.

با حمایت دایی اش، ملک احمد پاشا، که از مقرّبان سلطان مراد بود، در درون دربار شغلی به دست آورد. در واقع خود وی خواست تا به سپاه بپیوندد و سلطان هم با او موافقت کرد.

به نظر می رسد که اولیا از همان زمان سیاحت را دوست می داشت و به دلیل آن که از پدر و دوستان پدرش مطالبی در باره بلاد مختلف شنیده بود، هوس سیاحت در سر داشت. در واقع، پدر وی که به کارهای هنری در صفحات برنجی مشغول بود، خودش در جنگ زیگنوار شرکت کرده بود و اولیا، داستان زندگی دوستان پدرش را از زبان آنان، که با پدرش رفت و آمد داشتند، می شنید. شنیدن این داستان ها، هوس سیاحت را در او تقویت می کرد. وی بیست ساله بود که سفرش را از استانبول آغاز کرد و هرآنچه را که در آنجا دیده بود، ثبت کرد.

او شبی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید. وقتی خواست دست آن حضرت را ببوسد، رفت تا بگوید «شفاعت» یا رسول الله، از لرزش گفت: «سیاحت» یا رسول الله. پس از آن که خوابش را برای برخی از معبران گفت، آنان تأکید کردند که او اهل سیاحت خواهد شد.

وی کارش را با این داستان آغاز کرد. این نکته ای است که خود او در سیاحتنامه اش آورده، گرچه قدری متفاوت با این حکایت است.

اولیا در سال ۱۰۵۰/۱۶۴۰، پس از گردش و دیدار از استانبول و نگارش آنچه در این گردش به دست آورده بود، به بورسا و طرابوزان رفت و در کریمه، نزد بهادرخان گرای رفت. سپس همراه برجستگانی از دولت، به نقاط مختلفی سفر کرد. در جریان جنگ ها، نامه رسان میان پاشاهان بود و کار برید و الاغ می کرد. سفر او به ایران هم در همین چهارچوب بود که طی آن، آگاهی های دقیقی را از آذربایجان و شهرهای مختلف آن ثبت کرد. #

در سال ۱۶۴۵، در جریان جنگی که منجر به تصرف «یانیا» شد، در خدمت یوسف پاشا بود؛ چنان که در سال ۱۶۴۶ در ارزروم حسابدار دفتر محمدپاشا بود. از آنجا به آذربایجان و گرجستان رفت.

در سال ۱۶۴۸ از استانبول با مصطفی پاشا به شام رفت و سه سال در آنجا ماند و سپس بازگشت. بعد از سال ۱۶۵۱ سفر خود را به بخش اروپایی تحت سلطه عثمانی آغاز کرد و مدت‌ها در صوفیه ماند.

میان سال‌های ۱۶۶۷ - ۱۶۷۸ در اطریش، آلبانی، تسلیا، کاندیه، گومولجینه (از بلغارستان) و سلانیک بود.

اولیا چلبی تمامی آناتولی، خاورمیانه، قفقاز، سودان، صحرای عرب تا شمال حبشه، روم اروپایی، آلبانی، رومانی، مجارستان، وین، آلمان، هلند، بوسنی و هرزگوین، دالماچیا، جنوب روسیه و تمامی مناطق عرب را گشت و آنچه را دید، نوشت. وی در سال 1682 در استانبول درگذشت. امروزه کسی از محل دفن او آگاهی ندارد.

سیاحتنامه وی، حاصل این اسفار و بزرگترین مجموعه سفرنامه‌ای ترکی است که تاکنون همه یا بخش‌هایی از آن به ده زبان برگردان شده است.

مهم‌ترین نسخه خطی برجای مانده از او، در چهار جلد، در موزه توپقاپی سرای، در قسمت «روان» به شماره ۱۴۵۷ نگهداری می‌شود. یک نسخه هم به خط مؤلف وجود دارد (و پذیرفته شده که از خود چلبی است) و آن در توپقاپی سرای به شماره ۳۰۴، در قسمت «بغداد» نگهداری می‌شود. پایان نامه‌ای در سال ۱۹۹۴ در باره این نسخه از سفرنامه، نوشته شده است.

پژوهش بسیاری در باره سیاحتنامه اولیا چلبی در زبان‌های مختلف به ویژه توسط اروپایی‌ها نوشته شده است. سمیناری هم در هشتم نوامبر ۲۰۰۱ در دانشگاه مدیترانه شرقی، در باره این کتاب برگزار شد که نشانی اینترنتی آن سمینار چنین است (www.emu.ed.tr) عناوین مقالات ارائه شده در این سمینار عبارت است از: بازارهای آناتولی، ساختار سربازی در قرن هفدهم در کریمه، اولیا چلبی یک مورخ جنگ، منابع و محتوای سیاحتنامه، جزیره رودوس؛ سیاحتنامه به زبان گفتاری نه نوشتاری، یک کلیسای یهودی استانبول از نگاه چلبی، نام‌های اماکن در باکو در سیاحتنامه، جلالیان و اوباشان در آناتولی در سیاحتنامه، بخش‌های منظوم سیاحتنامه، سلطان حسین بایقرا در سیاحتنامه، نان در مجلدات اول تا پنجم سیاحتنامه در آناتولی، حمام نامه در سیاحتنامه، راه‌های حج و حج‌گزاری در سیاحتنامه، دفاتر سجلی در سیاحتنامه از شهرهای آناتولی، وصف قیافه‌های اروپایی در سیاحتنامه، واژه‌اوغوز (ترک‌های اولیه) در سیاحتنامه، چلبی یک استاد اسلوب و طرح، یک معجزه ترکی در سیاحتنامه و تصویر دربند آذربایجان در سیاحتنامه.

اینها عناوین برگزیده‌ای بود از این سمینار بین‌المللی، که می‌تواند تصویری از آن چه در این کتاب مهم و مفصل وجود دارد، به ما ارائه کند. علاوه بر این، کارهای پژوهشی دیگری نیز در باره این سیاحتنامه انجام شده است. برای نمونه، دکتر سامی بایبال، در دانشکده الهیات سلجوق، تحقیقی با عنوان «اوضاع اجانب (غیر مسلمانان) ساکن آناتولی در سیاحتنامه چلبی» نوشته است. #

اکنون مهم‌ترین پرسش این است که آیا آنچه را که وی نوشته، بر اساس واقعیت است یا خیر. به سخن دیگر، آیا وی خیال‌پردازی کرده یا واقعیت‌ها را نوشته است؟

باید توجه داشت که وی در اواخر دوره توقف عثمانی در فتوحات زندگی می کرده است؛ زمانی که کوپریلی ها صدر اعظم بودند و سلطان چندان توان تصمیم گیری نداشت. این زمان، دوران سلطان مراد بود که بیشتر سرگرم مسائل داخلی بود و جبهه اروپایی هم ساکت شده بود. در بخش آناتولی، عصیان جلالی ها وجود داشت و خود استانبول نیز گهگاه از سوی پنی چری یا برجستگان دربار عثمانی (سارای) تهدید می شد. این روزگاری است که چلبی گردش کرده و می بایست نوشته های او را با توجه به این اوضاع، مورد بررسی قرار داد. اگر چلبی در نقل برخی از مطالب، خیال پردازی و یا بزرگ نمایی کرده، باید توجه داشت که همین دوره توقف، روی او تأثیر گذاشته است.

علاقه شخصی چلبی چنان بود که در باره هر چیز، به دنبال دانش بی اندازه بود و تا آخر کار می رفت و حتی به خیال بافی هم می افتاد. وی مطیع فرهنگ خودی بود و در باره فرهنگش اعتماد به نفس کافی داشت و با همین اعتماد بود که نزد اجانب و خارجی ها می رفت و کارهای آنان را ثبت می کرد و در ضمن موضع مسلط خود را داشت. وی به کلیساها می رفت و متون مسیحیان را رونویسی می کرد. حتی در خانه اش برای آن دسته افراد، شراب و مخدرات آماده می کرد و دوستی اش را با آنان دوام می بخشید. وی برای این گونه برخوردها که با آن دسته از افراد داشت، باید تحمل زیادی می کرد. اخبار غیبی، رؤیاهای شگفت، ستایش از خود یا نقل عجایب و غرایب را برای آن نوشته است تا خواننده را به خود جلب کند. طنز در این کتاب جایگاه بالایی دارد و روح کتاب بر این اساس است.

به هر حال، همین مسائل سبب شده است که در باره ارزش این کتاب به عنوان یک منبع، فراوان بحث شود و نکته دیگری که باید بدان توجه داشت این است که ادبیات آن کتاب، ادبیات نوشتاری نیست، بلکه حالت گفتاری دارد.

نخستین بار یک ربع قرن بعد از وی بود که هامر مورخ، او را کشف کرد و تا امروز نام وی در جهان باقی است؛ زیرا قلم او سرشار از زندگی و حیات بود و آنجا که توضیح بیشتر می داد، از سر همین احساس او به زندگی بود و با نیت خوب انجام می داد. در لابلای مطالب، گاه به طنزگویی افتاده و گهگاه کلمات ترکی را با لهجه ترکی بیان کرده که خود زبان آن اثر را شیرین کرده است.

چلبی، مانند شعرا از زبان دشوار استفاده نکرده، بلکه مطالبش را به همان زبان عامیانه نوشته است. در این سیاحتنامه، معلومات فراوانی در تاریخ و جغرافیا می توان به دست آورد، اما مهم ترین چیز، بیان ذهنیت آن روز عثمانی، به خصوص نسبت به کشورهای خارجی است که به طور کامل برای ما تصویر کرده است. وی به درون مدارس رفته و به وصف آنها پرداخته است. از علما به گونه ای سخن می گوید، که اکنون ما می توانیم سطح علمای و مدارس آنان را دریابیم. #

کتاب اولیا چلبی، در میان ترکها، به حد جا افتاده و به آن استناد می شود؛ مثلاً مردم شهر بدلیس به استناد سخن اولیا چلبی که می گوید «کتاب بوریان از بدلیس است»، چنین ادعا می کنند که بنا به گفته چلبی، این کتاب متعلق به ما بوده است. همین طور اقوامی مانند علویان، بوسنیایی ها، کردها و... وجود و وضعیت و ویژگی های تاریخی شان را در آن دوره، با استناد به این کتاب بیان می کنند و نام بسیاری از مدارس را از روی این کتاب می شناسند.

حیاتی دوله، دانشمند لغت شناس ترک، مقاله ای مفصل در باره سیاحتنامه نگاشته است که به وسیله مؤسسه زبان ترکی در سال ۱۹۹۵ تحت عنوان «ترکی میانه عثمانی (قرن هفدهم)، ترکی اوغوزی غربی از دید سیاحتنامه چلبی» چاپ شده است.

کارهای جزئی تری هم روی سیاحتنامه شده است؛ «زندگی و استانبول در سیاحتنامه اولیا چلبی»، «ترکهای بلغارستان در سیاحتنامه» و «تاریخ بوسنی و هرزگوین و سیاحتنامه اولیا چلبی» از جمله آن تحقیقات است.

اطلاعاتی در سیاحتنامه هست که در هیچ منبع دیگری موجود نیست و همین امر، ضمن این که ارزش منبعی به این کتاب می دهد، عاملی برای تردید در برخی از مطالب آن نیز هست؛ مثلا آگاهی هایی در باره دده سلطان، از رهبران بکتاشیه آورده است که علویان ترکیه، تنها با استناد به این کتاب از وجود او خبر دارند.

سیاحتنامه اولیا چلبی به کارهای داستانی برای بچه ها و حتی فیلم های کارتنی در تلویزیون نیز راه یافته است. شگفتی های موجود در این سیاحتنامه، مانند وصف او از سردی هوا در این که گربه از دیوار پرید و در وسط هوا یخ زد، نشانگر وجود فضای خیال پردازانه در این اثر است.

به هر حال، این اثر منبع آثار تاریخی فراوانی است و بر آن اعتماد زیادی شده است.

و آخرین نکته آن که، در ترکی، کسی را که زیاد سفر می کند، به اولیا چلبی تشبیه می کنند.

اما فهرست کلی کتاب سفرنامه:

مجلد نخست، در باره استانبول، تاریخچه و فتح و توسعه و اقدامات بایزید دوم و چهره های برجسته دوران سلطان سلیمان قانونی و وقایع روزگار سلیم دوم و محمد سوم تا دوران محمد چهارم (۱۱۰۴ هجری) مجلد دوم، شرح سفر وی به بورسا است که از سال ۱۰۵۰ آغاز کرده و وصف دقیقی از اماکن تاریخی آنجا به دست داده است. سپس بازگشت به استانبول و سفر به بلاد شرقی؛ از جمله برخی از شهرهای ایران، آنگاه به گرجستان و تغلیس و در نهایت منازل میان استانبول تا شام، زمانی که به سال ۱۰۵۸ به شام رفته است. #

مجلد سوم، سفر از شام به صیدا و وصف دقیق تمامی مناطق طول راه است؛ وصف شهرهای فلسطین و بازگشت به شام. از آنجا به رها و سپس دیاربکر و برخی دیگر از شهرهای شرق ترکیه می رود. او در جلد، او از وضعیت دولت عثمانی در روزگار سلطان محمد چهارم به تفصیل سخن گفته است. پس از آن، از سفرش به بالکان (در سال ۱۰۶۲) و وصف شهرهای آن نواحی و سرانجام بازگشت به استانبول (در سال ۱۰۶۳) و رفتنش به وان (در سال ۱۰۶۵)، در شرق ترکیه می نویسد.

مجلد چهارم، گزارش سفرش به وان و از آنجا به ایران و کردستان است و آنگاه شهرهای مختلف این ناحیه و نیز وضعیت زندگی مردم را توصیف می کند. از خوراک، پوشاک و... تا بازگشتش به استانبول نیز می نویسد.

مجلد پنجم، در ادامه سفر به وان و بدلیس، تا بازگشت به استانبول، در سال ۱۰۶۶ و سپس سفر به حدود روسیه و بیان مسائلی است که در این سفر رخ داده است. پس از آن، سفر به بغداد یا جبل اسود، در سال ۱۰۷۰ و شرح چرایی شورش افلاق بر ضد عثمانی و نیز شرح وضعیت بوسنی و هرزگوین و قلعه های موجود در آن نواحی است. مجلد ششم، در باره سفرش به مجارستان و آلمان و سوئد و دیگر بلاد اروپایی (در سال ۱۰۷۰) است. وی شرح حال تفصیلی افرادی را که در این سفر با او بوده اند آورده است. در این بخش، وی وصف دقیقی از نواحی مختلف مجارستان دارد.

مجلد هفتم، ادامه سفر اروپایی اوست، که شرحی از جزیره بلاتین بر حسب اطلاعاتی که از منابع اروپایی گرفته، به دست داده است. پس از آن، شرحی از جنگ میان سپاه عثمانی با سپاه کفر در نزدیکی رودخانه رابه و دیگر نبردها آورده است. در این بخش نیز گزارش مفصلی از وضعیت شهرهای طول مسیر ارائه کرده، آنگاه به بحث در مورد داغستان و بخارا و خراسان ایران پرداخته و شهرهایی را که در مسیر بازگشت او به استانبول (در سال ۱۰۷۷) بوده، وصف کرده است.

مجلد هشتم، در شرح سفرش با خان کریمه است؛ سپس از رفتنش به ادرنه می نویسد و آنگاه بحث از رومانی و در نهایت سفرش (در سال ۱۰۷۸) به آلبانی و دیگر بلاد اروپایی است. او در این جا باز هم از بازگشت خود به استانبول سخن گفته و از آنجا عازم مناطق آناتولی شده است. در همین بخش است که او از سفر حجش در سال 1081 یاد کرده، هرچند تفصیل مطلب را در مجلد نهم آورده است.

مجلد نهم و دهم، گزارش تفصیلی سفر وی به حجاز و سپس مصر و سودان است.

برای نسخه های خطی و چاپی این کتاب ضمن مقاله ای که در مجله الداره، سال ۲۷، ش ۳، صص ۷۰-۶۸ چاپ شده توضیحات کافی و وافی به دست داده شده است. #

سفرنامه چلبی به مدینه منوره

اولیا چلبی با اجازه پدرش و نیز جسارت خود، به همراه سه دوست و هشت غلام از محرم سال ۱۰۸۱ تا سال ۱۰۸۲ به سفر حج رفته و این سفر در شصت سالگی وی بوده است. چلبی شرحی از چگونگی حرکت محمل استانبول و آداب و رسوم خاص آن و نیز رخدادهای هنگام حرکت با حضور سلطان و صدر اعظم و شیخ الاسلام به دست داده که خواندنی است. با این حال خود او از مسیر اصلی صرّه همایون حرکت نکرده و مسیر دیگری را که بسیار طولانی بوده، برگزیده است. او از استانبول تا ادنا، از آن جا تا مرعش، عنتاب، حلب، بیروت و سپس به قدس رفته است. پیش از پیوستن به کاروان حج، مسجد الأقصی و دیگر جاهای مقدس را زیارت کرده است. زمانی که اولیا در قدس بود، محمد چهارم که سلطان وقت عثمانی بود، به حرמוש پاشا، حاکم عثمانی در قدس مکتوبی فرستاد و به او گفت: کاروان شام حج امسال می بایست ده روز زودتر حرکت کند. این دستور به کاروان حج مصر نیز داده شد. اولیا که بنا داشت همراه کاروان حج مصر برود، به آن نرسید و تصمیم گرفت به همراه کاروان شام راهی مکه شود. پس از عید فطر، وی به شام رفت. او و دوستانش، از طرف حسین پاشا مورد استقبال قرار گرفتند. حسین پاشا نیازهای آنان را برای مسیر شام تا مکه از شتر و غیره تأمین کرد.

وی سفرنامه حج خود را از شام و از بیستم شوال ۱۰۸۱ آغاز کرده و همان ابتدا اشاره می کند که در همین روز دو هزار نفر از حجاج ایرانی به کاروان شام پیوستند و از هر حاج ایرانی پانزده سگّه طلا گرفتند که یک کمک بسیار زیادی در آن وقت بود.

«کاروان ما با یک جشن بسیار بزرگ از شام خارج شد، احتفالی که تاکنون مانند آن دیده نشده بود. پس از آن به مقدار یک ساعت میان باغ ها و بستان ها گذر کرده، به قصر کوچوک احمد پاشا رسید». این آغاز سفر است.

به نظر می رسد چلبی این راه پر خطر را تنها برای انجام فریضه حج طی نکرده است. وی به وصف منازل حج نمی پردازد، بلکه در توصیف همه مسیر می نویسد. پس از انجام سفر حج، همراه کاروان مصر به قاهره می رود و به این ترتیب، سفرنامه مصرش، پس از سفر حجاز او قرار دارد که در جلد نهم سیاحتنامه وی درج شده است. بعد از آن هم مدت زیادی در سودان و حبشه ماند و باقی مانده سیاحتنامه خود را، که در مجلد دهم آمده، در آنجا نوشت. چلبی آنچه را که در پیش چشمانش بوده و مشاهده کرده و شنیده، با بی طرفی نوشته است. او حتی تصوّرات خویش را نیز به قلم می آورد. بخش اول مطالب وی در باره حجاز، بیشتر حالت جغرافیایی دارد، اما بخش دوم آن بیشتر شبیه یک قصه و شرح حال نگاری است و خصوصیت سیاحتنامه ای آن بیشتر است. #

وی شرح حال تعداد زیادی از چهره های قرن هفدهم را در اختیار ما می گذارد. به اعتقاد برخی، سفرنامه اولیا چلبی از مکه و مدینه، مفصل ترین نوشته ای است که در این باره از قرن هفدهم میلادی برجای مانده است. (بنگرید مقدمه الرحلة الحجازیه، ص ۶۷)

به نظر می رسد او هم مانند ابن بطوطه و ابن جبیر، تدوین نهایی سیاحتنامه را پس از سفر انجام داده، گرچه برخی بخش ها را همان لحظه نوشته است. البته نوشته ها همه از خود اوست، نه کس دیگر و به همین دلیل زبانی روان و مردمی دارد. در این کتاب، از هنر تصویرگری قصه ای استفاده شده است. وی در این وصف ها گاه از منابعی استفاده کرده که از برخی نام برده و از برخی دیگر نام نمی برد. در این باره تحقیقاتی هم صورت گرفته است. بسا در باره هر شهر، از بزرگان یا استادانی یا حتی منابع رسمی اطلاعاتی گرفته باشد. در سیاحتنامه شاهدیم که حاکمان شهر معمولاً از وی استقبال گرمی صورت گرفته و او را میزبانی کرده اند.

وی در سیاحتنامه خود از اشعار فارسی، ترکی و عربی استفاده کرده است. گفتنی است چلبی ادیب نبود تا زندگی نامه شخصی خود را با این ملاحظه بنویسد.

مهم ترین ویژگی این کتاب، ثبت عقاید عامیانه است. وی هرآنچه را از مردم در باره جایی می شنیده، ثبت می کرده است. این باور، بسا که در طول زمان به هر دلیل از میان رفته باشد. در باره سفر حج او هم، چنین است.

همان گونه که اشاره شد، متن حاضر یک گزارش منتخب می باشد، بنابراین کوتاه شده است. بخش نخست آن در باره مدینه و بخش دومش در مورد مکه خواهد بود.

رسیدن به مدینه

پس از عبور از کوه‌هایی که از شام تا مدینه امتداد داشت و لخت و عاری از اشجار و باغات بود، به وادی خازن رسیدیم که به آن وادی وداع و وادی استقبال هم گفته می‌شود.

تمام شخصیت‌های مدینه و برجستگان و مطوّفین و مرشدین به استقبال موکب آمده بودند، در حالی که همگی لباس سفید به تن داشتند و صورت‌هایشان نورانی بود و به چشم‌هایشان سرمه کشیده بودند و در صدایشان رقت و شیرینی بود و نشانه‌های صحت در وجودشان آشکار. آنان هلهله می‌کشیدند و خوشحال بودند و هدایایی با خود داشتند. در آنجا دو ساعت ماندیم، آن هم در میان جمعیتی که به استقبال آمده بودند. اکنون فقط یک روز به حلول ماه ذی حجه مانده است. برای این که به عرفات برسیم که روز دهم ذی حجه است! (کذا در اصل) اصلاً نمی‌توانم از کاروان جدا شوم و باید همراه با آن شب و روز حرکت کنم. محمل از منزل مزیرب تا اینجا هیچ توقفی که بارها را زمین بگذارند نداشته است.

مسافت میان شام و مدینه، شامل ۲۴ مرحله است که ۲۵۰ ساعت وقت می‌گیرد. این وقتی است که حرکت با شتر باشد. اما اگر راه هموارتر و آب و غذا فراهم بود، ممکن بود که این راه را با ۱۰۰ ساعت آمد، آن هم با اسب و قاطر. اما چون راه غیر از این است، قافله‌ها باید از شتر استفاده کنند. راه رفتن با شتر با راه رفتن پیاده فرقی ندارد. بنابراین، اگر سلاطین همت کرده، راه‌های ریسی و سلطانی، از شام به مدینه درست می‌کردند، شتران و چهارپایان به این مصایب که اکنون دچار شده و هلاک می‌شوند، گرفتار نمی‌آمدند و آمدن با اسب و قاطر سریعتر و در وقتی کمتر ممکن بود. خداوند متعال در شتر قوت و صبر و تحملی داده که اینچنین حرکت می‌کند، حتی در وقتی که خواب است. #

قافله به سرعت حرکت کرد و ما بعد از یک ساعت، بر بالای یک بلندی رسیدیم، چشممان به باغ‌های مدینه و گنبد مسجد نبوی افتاد. وقتی جمعیت چشمشان به گنبد افتاد، در حالی که سوار بودند یا افسار شتر را داشتند، صورتشان را به طرف مدینه گردانده، می‌گفتند: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ*. «همان لحظه، همزمان، شترها و اسب‌ها و الاغ‌ها هم به صدا درآمدند و صیحه می‌کشیدند. در این هنگام، سرعت برای رسیدن به شهر بیشتر شد.

وقتی نزدیک مدینه رسیدیم، دیگر صحرا تمام شد و به زمین‌های سبز و نشان از آدمی رسیدیم. مردم مدینه از مرد و زن و کوچک و بزرگ به استقبال آمدند و کودکان در حالی که کیسه‌های خرما به حجاج عرضه می‌کردند، می‌گفتند: *«مَهَلَّي السَّلَامَةَ يَا حَاجَّ زِيَارَةَ مَقْبُولَةَ وَ حَجَّ مَبْرُورَ»*. «حجاج هم به آنان پاسخ می‌دادند: *كِرَاءَ لِلَّهِ*. لَقَدْ قَدِمْنَا إِلَى أَعْتَابِ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا، اللَّهُمَّ وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.»

دختران کوچک هم سرودهای دینی می‌خواندند و حجاج را همراهی می‌کردند تا به دروازه شهر مدینه وارد شدند. مرحله اخیر در مدت پنج ساعت طی شد.

رییس محمل شام، حسین پاشا بود که با عظمت و فخر وارد شهر شد؛ آن گونه که رؤسای محمل‌های پیشین؛ مانند سنان پاشا، رضوان پاشا (و) طاوشان سلیمان پاشا این چنین وارد شهر نشده بودند. در آن زمان بود که اهالی برای استقبال در اطراف خیابان‌ها ایستاده، قربانی می‌کردند. زنان مدینه هم در لابلای دیوارها، در حالی که لباس‌های

حریر به تن داشتند، ایستاده بودند و هزمان با دیدن موکب پاشا، پاهای خود را بر زمین می کوبیدند؛ به طوری که صدای آن همه جا را پر کرده و زمین زیر گام هایشان به لرزه درآمده بود.

حسین پاشا آخرین نفر بود که با عظمت تمام وارد شده، از میان جمعیت عبور کرد؛ در حالی که بالاپوشی از سمور داشت و عمامه ای سلیمی - منسوب به سلطان سلیم - بر سر، و نیروهایی با لباس نظامی در اطرافش بودند. به دنبال آن دسته، موزیک و طبّال ها آمدند، در حالی که می نواختند و بر طبل می زدند. حرکت او تا محل استقرارش ادامه یافت. اینجا بود که هفتاد تا هشتاد توپ از توپخانه مدینه شلیک شد و این به معنای اجازه ورود به شهر بود.

وقتی قافله استقرار یافت، من بنده خدا آماده برای زیارت شدم.

جای های زیارت در خارج مدینه

از راه شام که وارد مدینه می شوی، در مدخل و ورودی، باغ عثمان است که درخت های فراوان و آب گوارا دارد و کنار آنجا مسجد ذی قبلتین است. شک نیست که اگر کسی آنجا نماز بگذارد و خشوع کامل داشته باشد، خداوند او را بدون عذاب و حساب داخل بهشت می کند. نزدیک آنجا چهار مسجد هست؛ یکی مسجد سلمان، دیگری مسجد عثمان و دیگری مسجد علی است [از مسجد چهارم یاد نمی کند].

در جنوب این مساجد، یک کوه کوچک هست که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در آنجا نماز خوانده و جای آن معین است. کوه عسیر یا جهنم هم نزدیک همان کوه است و در چهارطرفش باغ هایی هست، اما خود کوه خشک است. باغ های اینجا خیلی پر آب و پر ثمر است و لیمون و نارنج و دیگر میوه ها در آن ها هست. #

اینجا باغ های دیگری هم در سر راه حجاج هست که در یکی از آن ها، وقت آمدن حجاج، معمولاً زنان به آنجا می آیند تا موکب حجاج را ببینند. من فقیر در آن ها گشتی زدم. من بعد از آن سفر طولانی، برای رفع خستگی، در یک حمام عمومی غسل کرده، لباس های سفر را عوض کردم و به سمت قلعه مدینه رفتم (1) در حالی که آیه کریمه... { : رب ادخلني مدخل صدق و... {... را می خواندم. از آن جا به سمت مسجد نبوی رفته، از باب السلام داخل شدم و این قسمت را سینه خیز رفتم تا به ضریح نبوی رسیدم. آنگاه روی زانو ایستاده گفتم: السلام علیک یا رسول الله و سپس از خود بی خود شدم. وقتی به خود آمدم، با زحمت و به آرامی از وسط آن جمعیت برگشتم و به خیمه آمدم. در این وقت اعلام شد که محمل دو روز در مدینه خواهد ماند.

اوصاف قلعه مدینه منوره

یثرب شهر کوچکی بود که بعد از هجرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به آنجا، آباد گردید. یکی از مهم ترین رخدادهای مربوط به آن شهر، آن است که وقتی کفار خواستند بر قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسلط شده، آنجا را از بین ببرند، نورالدین زنگی، نه روزه خود را از شام به آنجا رساند و مدینه را از شر دشمن نجات داد و در اطراف آن قلعه ای ساخت. اما این قلعه به مرور زمان خراب شد تا این که سلطان سلیمان [قانونی ۹۰۰ - ۹۷۴] در خواب پیغمبر را دید که به او فرمود: بلغراد، بودین و رودس را فتح کن و با غنایم آن، قلعه ای در اطراف قدس شریف، و در اطراف شهر من، یثرب بنا کن. سلطان سلیمان هم چنین کرد.

شهر مدینه، یک مولویة القضاء بود که حقوق آن به پانصد آچه می رسید، اما به خاطر دوری مدینه (از استانبول) و عدم آبادی و سرسبزی، این دستور مورد اهمال قرار گرفته بود تا آن که سلطان محمد رابع فرمانی صادر کرد که بدون قضاء مکه و مدینه، هیچ قاضی در استانبول نخواهد بود و همین سبب شد تا مولویة حرمین شریفین، به مولویة استانبول پیوند خورد.

مردم مدینه، به حلم و نرمی و تسالم شهرت دارند.

در این زمان، برای هر یک از شیخ الاسلام، مشایخ حرم و معلمین، از صره همایون، هزار سکه اختصاص یافت. برای طوایف مختلف هم، هر کدام دویست کیسه گندم، که از مصر آمده بود، اختصاص داده شد.

شیخ حرم با سپاهی که عددشان به پانصد نفر می رسد، امنیت آنجا را تأمین می کند. مدینه چند بخش دارد که زیر نظر این شهر است: بنیع دریا، بنیع برّ، حدیده، صفرا، دارالقری و فدک و دیار خیبر. در قلعه مدینه، هشتاد توپ، یک زندان و تعدادی سپاه و مهتر - گروه موسیقی - وجود دارد. #

اما حدود قلعه مدینه : در جنوب شهر یک دروازه است که دوطرف آن، دو برج دارد و بالای در نوشته شده است : انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا و اتوني مسلمین. سیصد قدم به سمت شمال، باب الحاج یا باب القبلة است. دویست قدم بالاتر از آن، دری است که از آنجا تا وسط برج میانی چهارصد گام است. در سمت دیگر باب الشام است و در سمت دیگر باب البقیع.

در جمع، محیط قلعه ۳۳۵۰ گام است و عرض دیوار شش ذراع و ارتفاع آن بیست ذراع است. در داخل قلعه، دو هزار خانه مسکونی وجود دارد. به جز آنها، خانات و مدارس و تکایا و دارالحدیث و دار القرآن و سیبیل است. داخل قلعه مسجدی - به جز مسجد نبوی - نیست، اما در بیرون نزدیک دیوار قلعه هست. تنها در هفت خانه، باغچه هست. به علاوه در داخل قلعه، چند انبار و جبه خانه و هفتاد - هشتاد خانه کوچک هست. یک مسجد کوچک هم سلطان سلیمان ساخته که بسیار زیبا است. اما تنها در مسجد اعظم خطبه خوانده می شود.

در مدینه، نماز جمعه تنها در مسجد بزرگ (نبوی) خوانده می شود و به جز آن، در هیچ مسجدی نماز جمعه خوانده نمی شود. به همین خاطر، جمعیت زیادی در اینجا حاضر می شود. حاکمان در زمان های مختلف به این مسجد توجه کرده و از لحاظ معماری و هنری و تزیین آن، کارهای زیادی انجام داده اند.

اینجا، جایی است که وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، شترش نزدیک خانه ابو ایوب انصاری زانو زد و او خانه اش را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داد. بعد پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور ساختن این مسجد را داد. خانه ای هم در جنب آن برای خود ساخت و پس از آن که رحلت کرد، جسم آن حضرت را در همان خانه شریف دفن کردند. (چلبی در این بخش ها، اخبار تاریخی آورده که دقیق نیست و اهمیتی برای نقل آنها در اینجا وجود ندارد، لذا حذف شد.)

یک شبی هم صحابه همگی خواب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را دیدند که در خواب به آنها فرمود: ای امت من... اگر شفاعت مرا می خواهید... من نیازی به طلا و نقره و قبه های م طلا ندارم... اگر رضای مرا می خواهید مسجد را توسعه دهید و دیوار شهر را بسازید که حافظ من باشد از منکرین و مشرکین. این بود که صحابه نظرشان از طلا کردن

و تزئین آنجا منصرف شده، به توسعه مقام شریف پرداختند و عثمان مسجد را گسترش داد. بعد سیدنا علی و سپس ولید اموی و بعد قایتبای و غوری و از آل عثمان، سلطان سلیمان و مراد سوم و احمد سوم و هر کدام اقدامات و اضافات تازه ای در آنجا انجام دادند.

[در اینجا اولیا چلبی به ارائه وصفی دقیق از داخل مسجد و حرم پرداخته از سنگفرش های بسیار زیبا، فواصل میان درها، مخزن روغن چراغ، منبر و محراب های متعدد در مسجد، فرش های گرانبها، شمع دان های طلا و نقره، تعداد ستون های مسجد، که سیصد عدد بوده، منذنه ها، شیشه های ملون، که هنگام طلوع خورشید تصویر زیبایی از آن ها متصاعد می شده و... سخن گفته است. وی همانجا برخی از کتیبه های ترکی و قرآنی موجود در اطراف حرم نبوی را نیز نوشته است.]

من هم در یک لوحه ای، با خط جلی نوشتم» نسیّاح عالم، أولیلُ و حیچون فاتحه . «و در برابر مقصوره، با خط خود نوشتم»: شفاعت یا رسول الله، اولیایه، ۱۰۸۲ (۱۰۸۱) در مسجد نبوی هفت هزار قندیل برای روشنایی وجود دارد. #

روضه مطهر و قبر شریف نبوی

(و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین)

آغاز کنیم در بیان سبب بنای مخزن سرّ الهی. وقتی آیتلما بُریدُ اللهُ عَنیْکُمْ هَلْبُرَّ جَسَّ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَ کُمْ تَطْهِیراً {در سال چهارم هجرت در حق اهل بیت مصطفی؛ یعنی در حق سیدنا علی و حسن و حسین و فاطمة الزهرا نازل شد(2).

چون ممکن است که در آینده، دشمنان متحد شده و آزاری به جسم مبارک رسول(صلی الله علیه وآله) بزنند، اهل بیت کرام و صحابه و دیگران، به ضرورت محافظت بر قبر، بنایی در اطراف آن ساخته اند. بعدها هارون الرشید بر این بنا افزود. زمانی که نورالدین شهید زنگی به حکومت رسید، همان وقت پاپ، در اسپانیا گفت که ما هر مقدار که لازم باشد کشته می دهیم و هزینه می کنیم و فدایی آماده می کنیم تا پنهانی به مدینه بروند و در آنجا، در انزوا زندگی کنند، اما نزدیک قبر محمد رفته، در آنجا تونلی زیر زمین حفر کنند تا جسد محمد (صلی الله علیه وآله) را سرقت کنیم و به روم بیاوریم.

پاپای معلون بسیاری از زبان ها را می شناخت. در این وقت، بیست نفر آماده شده، از آنجا به مصر رفتند و آنجا سوار بر الاغ شده، همراه با حجاج به مدینه آمدند. در اینجا به زیّ علما درآمد، ده نفر در نزدیک حرم شریف و ده نفر بیرون از مدینه ساکن شدند. آنها سه سال تلاش می کردند تا نفق بزنند. آنها خاک را در کیسه هایی کرده، از آنجا دور می کردند. در وقتی که به شش متری قبر رسیدند، نورالدین، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را به خواب دید که به او می فرمود: ای نورالدین، این ملعون ها می خواهند قبر مرا حفر کرده، جسد مرا ببرند. نورالدین برخاست و شش هزار سرباز برداشت و سه روز و سه شب مثل برق راه را پیمود. وقتی به مدینه رسید، از همه مردم دعوت کرد تا به آنها ولیمه بدهد. بعد پرسید: آیا از فقرای شهر کسی هست که در ولیمه حاضر نشده باشد؟ گفتند: بلی ده نفر هستند که همه اش در حال روزه و عبادت اند و سه سال است که در حجره ای در مدرسه باب الشفا زندگی می کنند و شغل

شاغل آنان عبادت است. نورالدین گفت آنان را حاضر کنید. بعد کسانی را به جستجوی منازل آنها فرستاد و وسایل زیادی برای حفاری پیدا کردند. آنان زیر شکنجه زبان به اعتراف گشودند و ده نفر دیگر را هم گرفتند. آنها گفتند: ما از رهبانان اسپانیا هستیم. از زمانی که دین محمد آمده، آرامش از ما گرفته شده. اعراب، دیار ما را گرفتند و مقدس ترین بقاع ما را در تصرف خود درآوردند. ما در فکر انتقام افتاده و این راه را انتخاب کردیم تا جسد پیامبر شما را به روم ببریم و از این راه اندلس و افریقا و سوریا را بگیریم و عرب ها دوباره به صحرای خودشان برگردند. #

آنها گفتند یک ماه پیش هم باز پاپ به ما پیغام فرستاد که اگر بتوانید، جسد محمد را به روم بیاورید یا اسپانیا، که ما آن را کعبه کنیم و هر سال هزاران نفر از عرب و ترک برای زیارت آن بیایند و ما از هر کس یکصد قطعه طلا بگیریم. آن ها اظهار توبه و پشیمانی کرده و گفتند که مسلمان می شویم. اما نورالدین فریب آنها را نخورد و دستور داد همگی را کشتند تا هیچ یهودی و نصرانی جرأت نکند پای به زمین مکه و مدینه بگذارد.

نورالدین و بنای مجدد روضه مطهر

نورالدین تعدادی از استادان معمار را از شام به مکه و مدینه آورد و از این دو شهر و نیز از شام و حلب مقدار زیادی سرب و آهن و غیره آورد. ابتدا دستور داد تا قبه ای را که روی قبر شریف بود برداشتنند. پس از آن، به فاصله بیست ذراع عقب تر از قبر رفته و در آنجا خندق هایی به عمق بیست ذراع و عرض ده ذراع کنند، سپس در چهار طرف قبر شریف، شبکه ای از آهن درست کردند؛ به طوری که گویی قبر شریف در یک صندوق آهنین قرار گرفت. پس با سرب آن مشبک آهنین و خندق را پر کردند. در این وقت، در اطراف قبر شریف، دیواره ای از برنز ساخته شد. سپس باز از دیواری که عثمان گذاشته بود تا سمت باب جبریل و از آنجا تا درون مسجد، خندقی کنده، باز در آنجا هم شبکه ای آهنین قراردادده آنجا را مثل سدّ سکندر کردند. بعد هم در بالای قبر شریف یک مقصوره آهنی دور تا دور گذاشتند.

در اینجا عقاید دیگری هم هست که می گوید: آن هایی که قصد جسد مطهر را داشتند، از روافض بوده اند. اما این رأی از نظر تاریخی غلط است و هیچ سند و برهانی ندارد و این تدبیر از سوی کفار اسپانیا بود.

قبّه حضرت پنجاه ذراع است و روی نوزده ستون قرار گرفته که اطراف آنها را سدّ رب ریخته و نقش و نگار از گل ها کشیده اند. در آنجا بوی بسیار خوشی به مشام می رسد و بالای آن جا نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و نام سلطان قایتبای به چشم می خورد. مرقد سیده، فاطمه زهرا هم داخل همان مقصوره است.

وقتی بخواهی زیارت کنی، اول باید غسل کنی، لباس های تمیز بپوشی، خود را با بوی های خوش معطر سازی، با توجه قلبی به توسل و دعا بپرداز، در حالی که تو در حضور حضرت مصطفی (صلی الله علیه وآله) هستی. در این وقت باید مطوّفی باشد که تو با راهنمایی او حرکت کنی. دست را بر سینه بگذار و نزدیک مقصوره که رسیدی، این آیت را بخوان که... { یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً } و بعد بر محمد سلام بفرست: «السلام علیک یا رسول الله» و بعد استغفار و توبه کن. بعد هم ابوبکر و عمر را سلام بفرست [اینجا مؤلف یک صفحه در فضایل و تاریخ زندگی دو خلیفه مطلب نوشته است]. #

ای زائر عزیز، در اینجا تو باید فاتحه برای اهل علم و عرفان بخوانی و به طور مخفی، به فقرا و مساکین صدقه بدهی. مبادا که صدقه دادن را عیان سازی که در غیر این صورت، فقرا همه چیز حتی لباس هایت را می برند و مزاحم تو می شوند.

در آنجا هفتصد خادم از طواشیه هستند که در حرم کار می کنند و سیصد کلید از طلا دارند. به جز این ها هزار خادم دیگر در مسجد کار می کنند. اگر اینان کسی را در حال دادن صدقه ببینند، ممکن است مشکلی برایش درست شود و کار به جای باریک برسد و خطرناک شود. در مدینه، تمامی مردم، از فقیر و غنی، منتظر آمدن حجاج هستند و هرچه به آن ها بتوان داد، محل دارد و ثواب، اما بهتر، بلکه واجب است مخفیانه باشد.

من توانستم با ولی نعمت خودم، حسین پاشا داخل روضه مطهره شوم. ما لباس پاکیزه و حلال پوشیدیم و با خشوع و بهجت، صلوات بر محمد می فرستادیم. شیخ حرم آمد، در حالی که همراه او دوازده طواشیه بودند و بخور و عطریات همراه داشتند. ما هم هفت نفر بودیم. در را باز کردند و داخل شدیم. در وقت ورود می گفتند: دَسِیْلُوْرِنْتَ رَسُوْلِ اللّٰهِ؛ «یعنی از فاطمه زهرا) علیها السلام (اجازه ورود می خواستند، چون باید از کنار او رد شده به سمت قبر شریف می رفتند.

حسین پاشا و من، هر دو، زمین را به قصد شفاعت بوسیدیم. بعد شروع به نظافت آنجا کردیم. بدین ترتیب پانزده نفر در داخل بودند. من خودم، گویی هوشیاری ام را از دست داده بودم و روحم از عشق در حال پرواز بود. هر لحظه به خودم مراجعه می کردم، به اطرافم می نگریستم، باز به قصد شفاعت رسول (صلی الله علیه وآله) متوسل می شدم. سه قندیل روشن شد. در میان قبه، قبری شریف بود که در صندوقی قرار داشت و روی آن پارچه ای از کسوه سبز کعبه کشیده شده بود.

در این مکان پاک، قطعات طلا و شمع دان های طلا و قنادیل مرصع و غیره چندان بود که چشم ندیده و به عقل بشر خطور نمی کرد و قیمتش را نمی شد تعیین نمود.

مسئولان و خدّام، هر سال یکبار به اینجا می آیند تا آن را نظیف کرده، غبار را از روی این چیزها پاک کنند. ابوبکر و عمر هم زیر همین قبه هستند، اما فاطمه زهرا خارج از این قبه قرار دارد.

زمین آنجا سنگ فرش است و از بهترین سنگ ها؛ مانند عقیق و فیروز و کریستال و غیره فرش شده است. اشیا و هدایا هم با زنجیر آویزان شده است. برخی از شمع دان های طلا که آنجا هست، به قد یک انسان طول دارد.

من اکنون پنجاه سال دارم، اما وقتی جوان بودم، در خواب مشغول اذان بودم، دیدم که در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) هستم و دو دست او را بوسیدم. حضرت به من بشارت داد: الشفاعة... الزیارة... السیاحة... فاتحة. حال خدا را شاگردم که بشارت حبیب در حق من محقق گردید. #

از وقتی که ما از خیمه خودمان در قلعه مَرْبَرْب شام خارج شده ایم تاکنون، هفده روز است و در خلال این مدت من هفت بار قرآن را ختم کرده ام. در برخی از این دفعات، سوره والضحی و دیگری یاسین و سوم اخلاص را خواندم که آن ها را در اینجا تمام کردم. خداوند در محفل مؤذنین، در وقت ظهر، توفیق اتمام آخرین ختم را داد.

ساختمان های موجود در قلعه مدینه

بیرون از باب الرحمه، مدرسه سیف الدین سلطان است، که روی در آن نوشته شده: «و من اراد الاخرة و سعی لها سعيا . و زیر آن نوشته است که این بنا به دستور امیر سیف الدین چوپان و خاتون معظمه در سال ۷۲۴ ساخته شد.

(در باره چوپان مترجم می افزاید: در متن اصلی ترکی و عربی «خوبان» درست آن چوپان است. وی از امرای دمشق در دوره ممالیک و سلطنت ملک ناصر بوده است. شرح حال وی را نک: الوافی بالوفیات، ج ۱۰، ص ۲۹۷. وی به احتمال در سال ۷۳۰ درگذشته است. ابن کثیر در البداية و النهایه، ج ۱۸، ص ۲۶۵ (چاپ دکتر عبدالله ترکی) ذیل حوادث سال ۷۲۶، از وی با عنوان امیر سیف الدین چوپان یاد کرده است.)

در کنار این مدرسه، وچسبیده به آن، مدرسه سلطان قایتبای است. در بیرون باب جبرئیل، مدرسه صوقوللی محمد پاشا (از صدر اعظم های عثمانی که پانزده سال سر کار بود) قرار دارد. در نزدیکی باب السلام، یک بنای وقف از سلطان محمد ثالث هست. وآن جا تمام و کمال، ۱۱۸ مدرسه وجود دارد!

در داخل قلعه، چندین حمام و چندین خان - مسافرخانه - هست. راه های داخل قلعه بسیار نظیف است و دائماً روی آن ها آب پاشیده می شود. یک مدرسه برای بچه ها، هفت مرکز برای قراء، هفت محل برای حدیث، و هفتاد محل استقرار برای افراد غریب هست که برخی اوقاف هم دارد که با استفاده از آن ها غسل و شربت های محلی دیگر میان حجاج توزیع می شود. چند آب انبار هم هست که یکی از آنها بیست - سی پله دارد و آب آن از عین الزرقاء می آید و این از خیرات سلطان سلیمان است. روی اسبله - محل سبیل الله که آب در آنها هست - نوشته شده { :: و سقا هم ربه شرابا طهورا و بر برخی دیگر نوشته شده: عینا فیها تسمی سلسیلا }؛ اینجا، در مدینه، هیچ چیز عزیزتر از آب نیست و هر کسی بایستد و آب به مسجد رسول (صلی الله علیه وآله) برساند و حوضی برای آب بسازد، ثواب هزار حج خواهد داشت. چه بسیار سلاطینی که اینجا آمده اند اما نتوانسته اند در این باره خدمتی بکنند. اینجا برخی از حجاج فقط برای این که وضو بگیرند، باید ظرف آبی را به قیمت دو سکه بخرند تا با آن وضو بگیرند. در اینجا تجار، اشیایی را که از بلاد دور آورده اند، عرضه می کنند و اهالی هم کار تجاری می کنند. دروازه های مدینه در طول رجب و شعبان و رمضان، در همه شبها باز است و در مدینه، هزاران قندیل شب را روشن می کند، اما عید حقیقی این مردم وقتی است که حجاج می آیند وقتی محمل شام و مصر با صرّه و سکه می رسد، اهالی بهترین لباس خود را می پوشند و حجاج را به خانه های خود دعوت می کنند و با آنان دوستی می کنند و آنان را به زیارت می برند و واضح است که از این راه سود زیادی می برند.#

اما ضاحیه و اطراف مدینه هم مملو از باغ ها و قصرهاست. خانه هایی که در وسط باغ است فراوان. در مدینه، هفت محله وجود دارد که دو هزار خانه در آن هاست و دو طبقه. چوب هایی که در آنها به کار رفته از طریق سوئز از مصر به یمن آورده شده و از آنجا با شتر به مدینه آورده می شود. مردم مدینه از این چوب ها برای خود خانه می سازند. در اطراف مدینه، زمین های خشک سنگی هست که مثل یک خندق مدینه را محاصره کرده است.

...مسجدی هست که بالای محراب آن نوشته شده { :: و کفلها زکریا کلما دخل یک ایوان خارجی دارد، اما داخل آن با سنگ ریزه فرش شده و دعا در آنجا مستجاب است؛ زیرا که مصطفی(صلی الله علیه وآله) در آنجا دعا کرده است.

غرب این مسجد، مسجد ابوبکر است و یک صد قدم با مسجد النبی(صلی الله علیه وآله) فاصله دارد... (اینجا هم در اصل عبارت افتادگی دارد)

برخی از مدارس که تعدادش به ۴۶ می رسد، به صورت منزل درآمده است. شش مدرسه برای قراء، یازده مدرسه دار الحدیث، و بیست مدرسه برای اطفال هست. همه این مدارس از صُرْهَدَ نَوَیْه (سکه های اهدایی سالانه) استفاده می کنند و سهم معین دارند. خیراتی که برای شهر مدینه است، با هیچ شهری برابر نیست.

در ضاحیه مدینه یک حمام عمومی هم هست اما در طول روز کار نمی کند. نزدیک آن یک مدرسه خاصگیه هست که حجاج در آن می خوابند. چاه سیدنا علی هم در همین جاست.

در آنجا چهار بنای بزرگ وجود دارد که یکی از آثار سلطان سلیمان است و این نزدیک به حمام مراد سوم است. در آنجا از پول سلطان، شورها و برنج و زرده و عاشورا میان فقرا تقسیم می شود. از این غذا به کسانی هم که داخل قلعه هستند؛ از فقیر و غنی و خادم و مخدوم داده می شود.

(در باره غذای عاشورا مترجم می افزاید: نوعی غذا است که در گذشته روزهای عاشورا (دهم محرم) پخته و توزیع می شد و به همین نام مشهور گردید. این غذا از دوازده نوع حبوبات تهیه می شد و میان خانواده و نزدیکان و همسایگان و فقیران تقسیم می گردید.)

در ضاحیه مدینه، چهل میهمان سرا هست که عابرین سبیل از آن ها استفاده می کنند. مهم ترین آن ها میهمان سرای محمد پاشا است که در ایوان جامع امیرال قرار دارد. بالای آن هم کتیبه ای بود که من نتوانستم بخوانم. در بیرون باب مصر، سبیل آغا هست که روی محل ورودی آن نوشته شده؛ و جعلنا من الماء کل شیء حی و زیر آن «خاصگی سلطان». همچنین سبیل آغا در السعاده هم آنجا است. کنار هر خان و مدرسه یک سبیل هست که آبش را از عین زرقا می آورند. هفت حوض هم هست. چاه های پراکنده دیگری هم هست. در آنجا حوالی یک صد مغازه هست که بیشتر آنها قهوه خانه و دکان قصابی و مطعم و عطاری و صرافی است. #

وقتی حجاج به مدینه می آیند، مدینه مثل یک دریا می شود و همه جا پوشیده از آدم. سکنه اصلی مدینه، پیش از آمدن حجاج حوالی چهارده هزار نفرند. خوردنی های آنها همه از مصر می آید که آن از اوقاف سلیم در وقت فتح مصر است و از سلیمان و مراد سوم و سلطان احمد که اوقاف زیادی برای مدینه در مصر درست کرده اند. وقف دشیشه (نوعی غذا) از اوقاف مرادیه و محمدیه و خاصگیه به اینجا می آورند. از دشیشه چهارده هزار و از گندم صد هزار کیسه، از مصر به مدینه می آورند و بر حسب فرمان سلطانی تقسیم می شود.

وقتی امین صرّه با قافله شام به مدینه می رسد، مبالغ اختصاص یافته که از مصر رسیده، که مقدار آن ها شصت و دو هزار سگّه طلا است، نزد او حاضر می شود، به علاوه، آنچه از اوقاف دیگر می رسد و از شهرهای تازه فتح شده به مکه و مدینه اختصاص یافته، همه در حضور شیخ حرم و جمعیتی از مردم مدینه، میان صاحبان آنها تقسیم می شود. روز و شب زیر نور چراغ ها و بر طبق دفاتر سلطانی. اینها همه در میان شادی اهالی و هلهله و دعا و ثنای آنان برای سلطان، توزیع می شود.

هوای مدینه، در غایت اعتدال و زیبایی است. زنان مدینه، غالباً لباس های حریر آبی می پوشند و کفش به پا دارند و روی آنها سرتا پا از ازار مشکی بر می کنند و روی سرشان نقاب می گذارند که رنگ های آن بین سبز، قرمز و زرد است. اما رجال روی سرشان طاقیه شامیه می گذارند و بالای آن شال کشمیری و عمامه سفید و همه مردم مدینه از زن و مرد بر چشم خود سرمه می کشند.

باغ صوفوللی محمد پاشا و باغ شیخ الاسلام و دیگر باغات، انواع میوه های تازه دارد. در مدینه انواع مختلف خرما و نیز سیب و انگور و هلو و مشمش و لیمون و آلوچه، که گاه به اندازه سر انسان است، وجود دارد. انواع نارنج، لیمون ترش، درختان زیتون و انار و هندوانه و غیره هست. با این حال، منطقه مدینه، صخره ای است و مزارعش کم و حبوبات غالباً از مصر و طائف و حجاز می آید. در مدینه، یک گل قرمز هست که مانند آن در هیچ کجا نیست. گل های دیگری هم مانند سوسن و میخک و یاسمن و نرجس و بنفشه در آنجا هست و خرماي مدینه، بهتر از انواع مشابه آن از سایر بلاد است.

زیارتگاه های بیرون قلعه مدینه

اولین جای زیارت، بقیع است، که در شرق قلعه مدینه قرار دارد. زائر باید نخست وضو بگیرد، سپس به طرف بقیع برود، در حالی که می خواند: السلام علیکم ایها المؤمنون و بعد سوره تکاثر را بخواند.

دویست قدم پایین تر، قبر عثمان است. بعد بیاید به زیارت قبر امّ سلمه. قبر حکم بن ابی العاص هم نزدیک عثمان است. ابوسعید خضری (کذا. خدري درست است) نزدیک قبر عباس است. جابر بن عبدالله نزدیک قبر عایشه است. قبر عبدالله بن جعفر، بعد امام زین العابدین که امام چهارم است؛ زیر قبه امام حسن است که امام حسن خود فرزند سیدنا علی است - رضی الله عنهم اجمعین - . کما این که عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم زیر این قبه است. همین طور امام محمد باقر و امام جعفر صادق. #

عباس و امام حسن و امام محمد باقر و امام جعفر صادق، همگی در بقیع زیر یک قبه هشت ضلعی هستند و ما، سوره یاسین را برای همگی خواندیم.

در مقابل این بقعه طاهره، مسجد سیدنا علی است، که مسجد کوچکی است، بدون مناره. داخل این بقعه مرقد عقیل بن ابی طالب است، همین طور نافع. نزدیک آن مرقد مادر سیدنا علی است. نزدیک آنجا باز مرقد امام مالک است که نزدیک آن قبر واثق عباسی است و نزدیک آنجا امّ صفیه! آل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) همگی در بقیع و زیر قبه واحدی هستند، اما عایشه و امّ حبیبه و برخی از کنیزان آن حضرت، نزدیک قبر عایشه هستند. نزدیک قبر عایشه این تاریخ هست: «امر بتجدید هذا المرقد المبارك لحضرة الصديقة عایشة السلطان سلیمان شاه بن بایزید خان بن محمد خان خلد الله ملکه سنة ۹۵۰».

زیر همان قبه، قبر امّ کلثوم و رقیه دختران رسول (صلی الله علیه وآله) هم هست. همین طور زینب و امّ هانی. و نزدیک آنها سه نفر از کنیزان آن حضرت، نزدیک به آنجا قبر حلیمه سعیدیه و خواهر رضاعی آن حضرت سیده سلمه و او کنیز آن حضرت برکه هست که از پدرش به او رسید و دوران کودکی آن حضرت، از ایشان پرستاری می کرد و به او

ام ایمن می گفتند و نزدیک قبر حلیمه مدفون است. مادر حضرت مصطفی (صلی الله علیه وآله) در مسیر مدینه به مکه وفات کرده، همانجا مدفون شد. برخی از کتاب های سیره موثق نوشته اند که حضرت در سال ششم، جنازه ایشان را به مدینه منوره منتقل کرده، زیر همان قبه ای که مادر رضاعی او در آنجاست، دفن کرد! ما برای آن ها سوره نساء را تلاوت کردیم.

همچنین قبر ابراهیم پسر رسول (صلی الله علیه وآله) و مادرش در بقیع است.

اما از صحابه، شمار زیادی از آنان در بقیع مدفون هستند.

قبور برخی از علمای روم است که در این دیار مرده اند؛ مانند مصلح الدین افندی و سید ابراهیم مدنی هست که نزدیک قبر سیدنا عباس دفن شده اند. همین طور محمد افندی، مولانا سنان نهجی و...

قبا

قریه ای است با باغات فراوان، که دویست منزل در آن هست و به عنوان نزهتگاه اهل مدینه شناخته می شود. در آنجا مسجد قبا هست که خود حضرت رسول آن را مثل یک درّ یکتا ساخت. با هفت پله به آن می رسیم. در داخل آن نخلی هست که رسول با دو دست پاکش آن را غرس کرده است. یک درخت سدر هم آنجا هست. زیر این درخت یک چاه آب قرار دارد. در این مسجد تمامی دعاها مستجاب می شود. به جز محراب اصلی، محرابی هم در گوشه شمالی آن هست که به آن محراب مکشف می گویند و رسول در آنجا نماز می خوانده و از آنجا به سوی مکه، وطنش می نگریسته است. مسجد سیدنا علی در سمت قبه این مسجد قرار دارد و گنجایش پنجاه نفر را دارد. در سمت قبله، پنجاه قدم آن طرف تر، مسجد سیده عایشه است. چاه اریس هم در کنار راه قرار دارد. هرکس چهل روز از آب این چاه بخورد، از همه بیماری ها شفا می یابد. خود من بعد از شکست اردل (جایی در رومانی که عثمانی ها با اروپایی ها نبرد کردند) مرض خفقان گرفتم و از همین آب خورده، خوب شدم. باغات اطراف را از آب همین چاه، آبیاری می کنند. #

باغ صوفوللی یکی از باغ های بسیار زیبای قُبا است که قصرهایی در نهایت زیبایی و عظمت هم در آنجا هست.

زائر در این وقت باید برای دیدن دو نخلی که خود حضرت غرس کرده، برود و در آنجا دو رکعت نماز بخواند.

در باغ های مدینه، چاهی به نام چاه عروۀ بن زبیر هست. در میان باغی که دو نخل رسول (صلی الله علیه وآله) هست، آب عجیبی است که برای زنان خاصیت هایی دارد؛ مثلاً کسی که درد زایمان دارد و برایش خیلی سخت است، اگر از آن آب بخورد، زایمان بر او آسان می شود. یا کسی که حیض می شود، اگر از آن بخورد، حیض نشده و پاک می شود. تمامی زن ها و دختران مدینه این حوض را می شناسند و آنجا غسل می کنند. برای همین مردم مدینه، بستان دو نخل را بستان النساء می نامند و کسی جز زنان داخل آن نمی شود.

مرقد حمزه

چون مرقد حمزه مقدار زیادی از مدینه فاصله دارد، برای زیارت آنجا، همراه جمع زیادی به آنجا رفتیم که بالغ بر ۱۵۰ اسب سوار و مسلح بود. مرقد در موقعیت اُحد قرار دارد و میدان نبرد در سمت شمالی آن است. یک هزار گام که از مدینه بیرون برویم، جایی هست که حضرت درع خود را در آنجا گذاشته است. این راه را باید پیاده رفت تا ثوابش مضاعف باشد. من خودم پیاده رفتم و اسبم را به غلامم دادم. یک ساعت بعد به آنجا رسیدم.

موقعیت سپاه رسول(صلی الله علیه وآله) در این وادی بوده. در آنجا ایوان کوچکی هست و خیمه حضرت در بالای آن ایوان بوده است. خواندن دو رکعت نماز در آنجا از سنن مستحبه است. در این جایگاه، سپاه آن حضرت بوده. رسول(صلی الله علیه وآله) حمزه را فرمانده قسمت چپ و خالد بن ولید را در سمت راست گذاشت (کذا در اصل!) در شمال اینجا، به مقدار پانصد قدم ایوان عاشورا است. اینجا جایی است که شامی ها غذای عاشورا درست کرده، به حجاج می دهند. در کنار آن ایوان، امین صره است و ایوان ملا، و ایوان شیخ الحرم. رسول(صلی الله علیه وآله) هر سال بر این مکان، برای زیارت سیدنا حمزه و آماده کردن عاشورا اشراف دارد (کذا) مزار حمزه، یک ساعت راه تا مدینه است و به شکل قبه ای است. مدخل آن از بابی است که به سمت قبله باز می شود. داخل آن با سنگ های سفید فرش شده است. زیر این قبه قبر حمزه، داخل یک صندوق مربع شکل است و صندوق داخل یک مقصوره مربع است. هر کسی شمشیر دارد، باید شمشیر خود را داخل صندوق سیدنا حمزه بگذارد و بعد از اندکی، در حالی که حارس مقبره تکبیر می گوید آن را درآورد و وسط تهلیل گویان آنان بدان دست بکشد، در آن صورت ثواب جنگ احد را برده است. شریف صالح که از ذریه حمزه است، کنار او دفن شده است. در عمق ضریح، چاه آبی است. و به حکمت خداوندی خاک این منطقه در اطراف ضریح، سفید است در حالی که خاک این نواحی قرمز می باشد. قرمزی آن هم به خاطر خون پاکی است که از دندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ریخته است. اگر کسی دندانش را با خاک اینجا مالش دهد، از دردهای دندان در امان می ماند. این تجربه شده است. #

پانصد قدم بالاتر، کوه احد است که کوه سخت و بلندی است و صخره های سرخ رنگ دارد و غارهای چندی در آن است. در همین وادی، جایی هست که آن را وادی حمزه می نامند که مکان ترسناکی است. کفار در این غارات مخفی شده و به حمزه که شهید شد یورش بردند، در حالی که با آنان نبرد می کرد. ما به سرعت از این منطقه بازگشتیم، در حالی که دو رکعت نماز خواندیم. بعد به مقدار دویست قدم به جنوب آمدیم تا به مزار میدان شهدا رسیدیم.

اینجا بیش از یک هزار صحابی شهید شده اند! و قبه ای ندارند اما برای برخی از مشاهیر آنان، علائم قبر هست. به خاطر باران های سیل آسا، خاک و سنگریزه ها از روی حدود هفتاد یا هشتاد شهید کنار رفت؛ به طوری که اجساد طاهر آنان آشکار شد. وقتی مردم مدینه شنیدند، همه آمدند و دیدند آنچه را که شادمانشان کرد و قلبشان را آرامش داد. آنها اجساد را تازه یافتند. گویی تازه شهید شده بودند. از برخی هنوز خون تازه می آمد. برخی سرهاشان جدا شده بود و... مردم این را دیدند و عظمت شهادت در راه خدا را دریافتند. سپس برای پوشاندن اجساد اقدام کردند. شیخ حرم دستور داد دیواری به طول چهارصد قدم ساختند تا جلوی شرط زیارت در آنجا این است که وقت سحر باشد، زائر چیزی روی سر نیندازد. وقت ظهر اصلاً وقت خوبی برای زیارت نیست؛ زیرا زمین و رمل ها همه مثل آتشی ملتهب هستند. اگر زائر کفش به پا کند، بسا که توهین به این مکان باشد. همه این صحرا مزار شهداست و همه، از کوچک و بزرگ، از زیارت بدون وضو پرهیز می کنند.

در خلال دو ماه محرّم و صفر، در هر سال، در اینجا و نزدیک مقبره حمزه مولودیه برگزار می شود. این مکان مملو از جمعیت مؤمنین شده و ارواح مؤمنان، هر سال، در پی خواندن اشعار دینی و دعا و راز و نیاز که صدایش همه جا می پیچد، از آن به وجد می آید؛ به طوری که برخی در این حال، جانیشان از دست می رود و همانجا دفن می شوند. زیارت اماکن بیرون مدینه تمام شد.

برای وداع باید زائر لباس طاهر بپوشد و با ادب تمام از باب قلعه وارد شده، به سمت مسجد رفته، از باب جبرئیل داخل شود، فاتحه بخواند و «عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بگوید و سپس بگوید «يَا رَسُولَ اللَّهِ».

(در باره مولودیه که مؤلف اشاره کرده مترجم می افزاید: در ادبیات ترکی - مثل عربی - نوعی شعر دینی هست که به مولد شناخته شده و مدائح نبوی است. معروف ترین آن اشعار ترکی، «وسيلة النجاة» از سلیمان چلبی (م ۸۲۵ / ۱۴۲۲م) است که همزمان مقبول میان افراد نخبه در کنار توده های مردم است. در دولت عثمانی، احتفال به طور رسمی از زمان سلطان مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳) آغاز شد و او در تشریفات سلطان، از سال ۹۹۶ جایی را به احتفال اختصاص داد که تا روزگار ما برگزار می شود. (در این باره نک: د. نجلاپیک اولجای، اسلامی تورک آدیبالتی، استانبول، ۱۹۶۶، صص ۱۴۰ - ۱۵۳). سلیمان چلبی وقتی شصت ساله و امام جماعت مسجد بورسا بود، این اشعار را سرود که بنابر مشهورترین نظر، ۳۱۷ بیت است. محتوای آن توحید باری تعالی، دعا، روح محمد، ظهور محمد، معجزات و معراج، هجرت و نصیحت و ارشاد است.)#